

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد محق

۱۷ اکتوبر ۲۰۲۲



محمد محق

جبهه‌های سیاسی در غیاب فلسفه‌های سیاسی

در تازه‌ترین رویدادهای سیاسی افغانستان، گروهی از سیاستمداران خارج از کشور، از تشکیل جریانی به نام "حرکت ملی صلح و عدالت" خبر دادند. بازتاب‌های این اقدام در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی چندان مثبت نبود. چنین برخوردی در شرایط نابسامانی که روان جمعی مردم زخم‌خورده و به شدت آشفته است، قابل درک است، مانند هراس مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید. اما غلبه این روحیه و تداوم آن باعث می‌شود که هیچ تحرکی از هیچ گوشه‌ای صورت نگیرد و طالبان علی‌رغم سیاست شکنجه و سرکوب و نداشتن هیچ مشروعیت داخلی و خارجی به تنها واقعیت درشت عرصه سیاسی افغانستان تبدیل شوند. از دیدگاه کسانی که عواقب دستگاهی سرکوبگر را بر کشور بخوبی درک می‌کنند، هر تحرکی در مقابل این حاکمیت و گشایش هر جبهه‌ای در برابر آن به سود مردم است، حتی از سوی چهره‌هایی که بر کارنامه شان اما و اگرهای فراوانی وارد باشد.

تشکیل جبهه‌های سیاسی لازم هست اما کافی نیست. سودمندی جریان‌های سیاسی، افزون بر نوعیت رهبری و سازمان‌دهی، بستگی دارد به فلسفه سیاسی مشخصی که خاستگاه فکری آن را می‌سازد. موضوع فلسفه سیاسی از بنیادی‌ترین و کهن‌ترین موضوعات نظری عرصه سیاست است و تاریخچه اش به روزگار افلاطون و ارسطو می‌رسد. از آن زمان تا امروز هم مباحث مهمی در این زمینه مطرح شده و هم نقش مهمی در جهت دادن به نیروهای سیاسی داشته است. فلسفه‌های سیاسی مشهور دارای یک دالّ مرکزی هستند همراه با عناصر فکری دیگری که بر محور آن می‌چرخند. مثلاً فلسفه سیاسی چپ یک دالّ مرکزی به نام عدالت و چند سازه متشکل از نقد وضعیت مبتنی بر نابرابری طبقاتی، توزیع ناعادلانه ثروت، کاستی‌های نظام سرمایه‌داری و مانند این‌ها دارد. در لیبرالیسم دالّ مرکزی آزادی است که شامل آزادی‌های فردی و حقوق اساسی می‌شود و به حد اقل رساندن دخالت دولت در سکتور خصوصی و مانند این‌ها. فلسفه‌های سیاسی دیگری هم وجود دارند که دیدگاه‌های خاص خود را در باره دستگاه قدرت، نقش مردم، توزیع

ثروت، حاکمیت قانون، مکانیسم‌های تأمین مشروعیت و مسایلی مانند این‌ها صورت‌بندی می‌کنند. برنامه‌های سیاسی احزاب و جریان‌های سیاسی هنگامی معنای واقعی خود را پیدا می‌کنند و بهبودی به حال مردم خواهند آورد که پیش از هر چیز برآمده از دل فلسفه‌های سیاسی مشخصی باشند.

در افغانستان، فقدان تئوری‌پردازان توانا در این زمینه و کاپی‌برداری غیر حرفه‌ای از بحث‌های تئوریک عمدتاً به رویکردهای التقاطی و گاه متناقض انجامیده، و این وضعیت در بیست سال گذشته بسیار پررنگ‌تر از گذشته بوده است. همین تناقض‌ها بود که هم مایه سردرگمی نیروهای سیاسی و هم مایه ناکامی جریان‌ها گردید. اگر سر دادن شعارهای احساسی، لاف‌های دور از واقع و طرح مسایل متناقض در کارزارهای تبلیغاتی و شگردهای انتخاباتی تا حدودی پذیرفتنی باشد، طراحی یک جریان سیاسی بر پایه وضعیتی متناقض از نظر فکری حتماً محکوم به شکست است. در عرصه فکر و نظر نمی‌توان به تعبیر عامیانه هم به میخ زد و هم به نعل. باید مبانی فکری و فلسفی جریان‌های سیاسی روشن و بی‌پیرایه باشد تا هر مبارزه‌ای به سمت و سوئی روشن به پیش برود. جریانی سیاسی که مشخص نباشد، مثلاً چپ است یا راست، دموکرات است یا تمرکزگرا و محافظه کار است یا تجددطلب، نخواهد توانست نقشی اساسی در تحولات زیربنایی کشور داشته باشد. اگر جبهه‌های سیاسی در حال تشکیل، دارای فلسفه‌های سیاسی واضحی باشند و عرصه سیاست کشور را به سمت برنامه‌محوری برانند، می‌توان به آینده آن‌ها و به آینده کشور خوش‌بین بود. یک علت بی‌اعتمادی مردم به جریان‌های سیاسی این ابهام‌ها و سردرگمی‌هاست.